

هو العليم

اهمّيت قرائت قرآن و ادعيه

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۶ - مجلس شانزدهم

بیانات

حضرت آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قرائت قرآن و دعا به عنوان اصل در برگزاری جلسات ماه مبارک رمضان

دو سه شب پیش، من از یکی از رفقا شنیدم که صحبت این بود که وقتی دیر می شود، دعا خوانده نشود و به جای آن بیشتر صحبت باشد. تعجب کردم! چون اصل برگزاری جلسات، همین قرآن و دعا است و غیر از این هیچ چیزی نیست! و ما هرچه بخواهیم بگوییم، آن مقدارش که مربوط به کلمات و بیانات بزرگان است اگر درست فهمیده باشیم، تازه جای تأمل دارد؛ و این مقدارش که مربوط به خود ما است، از همین مطالبی است که به نظر می رسد. لذا این دعا و قرآن خیلی اهمیت دارد!

آمادگی و صفا و پاکی قلوب شرط تاثیر کلمات اولیاء

با حرف زدن مطلب درست نمی شود، با صحبت و... مسئله حل نمی شود؛ انسان باید از خدا بخواهد که قلبش را صاف و پاک کند، و وقتی که قلب صاف و پاک شد، خودش مسائل و مطالب را می گیرد و دیگر نیازی به صحبت ندارد. راه سلوک با حرف درست نمی شود! حرف و صحبت فقط زمانی که یک مقدار مشکلات و خصوصیات و مسائلی پیدا می شود، تا حدی مسائل را روشن می کند؛ ولیکن تا حقیقت باطن انسان، موافق با آن عالم ثبوت نشود، انسان از آن مطالب استفاده نمی کند. چقدر مطالبی در طول سنین متمادیه گفته شده است؛ ولیکن ما می بینیم که نتوانسته ایم از آن مطالب استفاده کنیم! چون آن آمادگی کافی را در خودمان به وجود نیاورده بودیم، و تا حدودی این صحبت ها و مطالبی که گفته شده است می تواند مؤثر باشد، اما اصل مطلب این طور نیست.

یکی از رفقا که البته اهل بحث و... نیست ولیکن بالأخره ناآشنا هم نیست (این طور تعبیر کنیم بهتر است) با شخص دیگری که کم و بیش اطلاعاتی از این علوم حکمت و این مسائل دارد، صحبت و بحث می کردند. یک روز صحبتشان راجع به حرکت جوهریه بود و به یک نحوی اثبات حرکت جوهریه را می کرد، و آنها باهم صحبت و بحث می کردند تا اینکه بعد آن شخص آمد و برای من جریان را تعریف کرد. یک وقت یکی دو نفر بودند و این شخص هم نشسته بود و گوش می داد و من داشتم راجع به حرکت جوهریه صحبت می کردم و عرض من این بود که: من حرکت جوهریه را به این کیفیت که صدرالمتألهین بیان می کند، شاید به

نحو دیگری به نظرم برسد؛ چون اصل وجود را یک امر مستقر و ثابتی نمی‌دانم و دائماً در حال خلع و لبس است: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱، هر وجودی با وجود دیگر تفاوت دارد، و حرکت جوهریه فرض بر ثبوت عین ثابت و توالی أعراض و... است. بالأخره به این نحو داشتیم با آنها صحبت می‌کردیم، یک مرتبه آن شخص گفت: «آقا، این همین است که من فهمیدم!» اصلاً اهل این حرف‌ها نیست، اما می‌گفت: «این شخصی که ما با او بحث می‌کردیم، این را اثبات می‌کرد؛ ولی آنچه من متوجه شدم غیر از این است!» حالا ما نمی‌توانیم بگوییم او مراتب ندارد، چون بالأخره قلبش صاف و پاک بود؛ ولی بدون اینکه این مطالب را بخواهد به دست بیاورد، فهمید! خدا اینها را برای انسان روشن می‌کند که با حرف و اینکه ما مدام بخواهیم مطالب اضافی بشنویم و... مسئله درست نمی‌شود. آقای حداد که می‌فرمودند:

فلان شخص می‌آید و یک گوشه ساکت می‌نشیند و حرفی هم نمی‌زند و نصیب خودش را می‌گیرد و بلند می‌شود و می‌رود؛ ولی این می‌آید و مدام اشکال می‌کند، مدام اعتراض می‌کند و مدام ما باید جواب بدهیم و وقتی هم که می‌رود ما هیچ تغییر حالی در او نمی‌بینیم! جواب اشکال را می‌گیرد ولی جواب اشکال حال او را عوض نمی‌کند و تغییری در حال او نمی‌دهد!

به‌خاطر این است که این حکم باید بتواند در قلوب و وعاء و اوعیه صافیه و مهمه‌هه برای این حکم مؤثر واقع بشود. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در چند جای از نهج البلاغه در قسمت حکم و... مطالبی می‌فرمایند که باید به دست اهلش سپرد؛ اهلش آنهایی هستند که نفس آنها آمادگی برای تلقی این مسائل و این مطالب را دارد. ولی ما خیال می‌کنیم که با همین صحبت‌ها و مطالب درست می‌شود؛ البته عرض کردم تا حدودی مطلب این‌طور است، ولی نکته مهم این است که خودمان را درست کنیم، خودمان را تغییر بدهیم، خودمان را عوض کنیم تا اینکه این کلمات بزرگان بتواند در ما تأثیر کند و مؤثر واقع بشود!

وحدت حقیقت قرآن و ادعیه، و وجه تمایز آنها

نظر بزرگان نسبت به قرآن و نسبت به دعا خیلی نظر مهمی بود و قرآن و ادعیه را خیلی با اهمیت تلقی می‌کردند! خیلی با احترام دعا می‌خواندند و دعا را به‌عنوان همان کلام‌الله در نظر می‌آوردند! و فرقی بین دعا و قرآن نیست مگر اینکه دعا مقام جمعی دارد؛ یعنی همان آیات کلی را به‌طور مبسوط بیان می‌کند و شرح می‌دهد و آیات را از آن اجمال و از آن کلی درمی‌آورد، اما دیگر فرقی ندارد.

و اینکه می‌شنویم: «قرآن کلام‌الله نازل است و دعا کلام‌الله صاعد است» این حرف‌ها را کنار بگذارید! دعا کلام‌الله نازل است همان‌طوری که قرآن است؛ یعنی مانند قرآن است که وحی است و به نفس رسول اکرم می‌آید و از نفس رسول اکرم به بیرون تراوش می‌کند و به صورت کلمات عربی که دارای حقایقی

^۱ سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

می کردند!^۱ یعنی چه؟! پیغمبری که این قرآن از نفس او آمده است، این گریه چه معنایی دارد؟! آیا همان معنایی را که ما می فهمیدیم پیغمبر می فهمید؟! خب برای ما گریه پیدا نمی شود، چه برسد برای او! او از این قرآن چه می فهمید که همین طور گریه می کرد و اشک می ریخت و به ابن مسعود می فرمودند قرآن بخوان؟! صدایش هم خوب بود و خیلی هم محزون می خواند؛ لذا روایت داریم: «**أَنْ اقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِصَوْتِ حَزِينٍ!**»^۲ و در اینجا روایات زیاد است.^۳ آن طوری که از سیره بزرگان به دست ما رسیده این است که در تمام مراتب سلوک، این قرآن ممدّ انسان و مؤید انسان است و برای انسان مفید است؛ به عکس آنچه که امروزه در میان اهل علم رایج و دارج است که ابدأ و ابدأ به قرآن اعتنایی ندارند!

مهجور بودن قرآن در میان اهل علم

خیلی وقت پیش، یکی از آقایانی که از نجف آمده بود، به من می گفت:

فلانی، می دانی چرا پدرت این قدر موفق شده است؟ به خاطر اینکه از وقتی که از نجف آمد، به قرآن پرداخته است!

نمی دانست که ایشان از قبل هم این گونه بودند! ایشان می گفت:

من به یکی از آقایان معروف نجف (که فوت کرده است) گفتم: می دانید چرا شما قرآن را کنار گذاشته اید و درس تفسیر قرآن را ترک کرده اید؟ به خاطر این است که به شما نگویند فلانی دیگر فقه و اصول را ترک کرده است و به این مسائل روی آورده است و دیگر دارد کناره گیری می کند! دیگر نسبت به بازار قرآن و تفسیر، از این چیزها پیدا نمی شود! شما رجال می نویسید و در آن دقت های کذایی می کنید؛ اما درس قرآن و تفسیر را در نجف تعطیل می کنید!

حالا دیگر ما اسم نمی آوریم و اینکه دیگر چه می گفت.

این مسئله به خاطر این جهت است که متأسفانه به طور کلی کتاب الله را مهجور قرار دادند و به او

توجهی نکردند، و اهل علم نسبت به قرآن واقعاً برآنی و راجل اند!^۴

در مجلس عقدی در طهران بودیم، بیش از پنجاه نفر از علمای طراز اوّل طهران در آن مجلس مجتمع

بودند؛ بعضی شروع کردند به اعتراض به رساله لقاء الله مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و گفتند:

^۱ صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴، با قدری اختلاف.

^۳ همان، باب تَرْتِيلِ الْقُرْآنِ بِالصَّوْتِ الْحَسَنِ:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحَزْنِ فَاقْرَأُوهُ بِالْحَزْنِ!**

ترجمه: «همانا قرآن با حزن نازل شده پس آن را با حزن [با صوت اندوهناک] بخوانید!» (محقق)

^۴ یعنی: «بدون اطلاع و ناآگاه است.» (محقق)

ما در قرآن لقاء الله نداریم، همه جای قرآن (لِقَاءَ رَبِّهِ)^۱ است و ایشان این لقاء الله را که درآورده، از صوفیه گرفته است! و این حرف چیست و این عنوان یعنی چه؟! یک نفر از آن پنجاه نفری که در آن مجلس حضور داشتند، یک کلام نگفتند و حرفی نزدند و همه به عنوان تأیید، سرشان را پایین انداخته بودند! یک دفعه آقا سرشان را بلند کردند و فرمودند: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَآتٍ ۖ﴾^۲؛ آن چنان بهتی مجلس را گرفت که تا پنج دقیقه اصلاً کسی صحبت نمی کرد! بدجوری آبروریزی شده بود! پنجاه نفر از علمای طراز اول بودند که اسم نمی برم! و بعد که آقا از آن مجلس بیرون آمدند، رو کردند به عمومی ما و گفتند:

نگاه می کنی ببینی ماشاء الله چقدر این آقایان با قرآن محشور هستند و چقدر ممارست دارند! البته چیزهای دیگری هم فرمودند. این برای این است که نمی فهمند! یعنی آن نوری را که در قرآن هست ادراک نمی کنند، لذا این حرف ها درمی آید و دیگر در بحث های اصولی می رود که قرآن دارای ظواهری است و ظواهر آن هم برای **مَنْ خُوِطِبَ بِهِ**^۳ حجیت دارد؛ و دیگر لطائلات برمی آید! پس دیگر قرآن تمام شد و رفت، چون قرآن یک مقدار احکام کلی است که به درد ما نمی خورد و روایات برای ما کافی است؛ و آیات اخلاقی را هم که ما خوب بلد هستیم، و آیات معاد را هم که ان شاء الله خودمان به معاد می رسیم و نیاز نداریم که بخوانیم، و احکامش هم احکام کلیه است و ظواهرش هم برای ما حجیت نیست بلکه برای **مَنْ خُوِطِبَ بِهِ** می باشد؛ لذا روی این حساب، دیگر کتاب الله نتیجه و فایده ای برای ما ندارد! این اهمیت قرآن است! کار به آنجا می رسد که جناب آقای سید کذایی از علمای معروف قم که در طهران ساکن بودند، در مجلس قرآنی که روز جمعه داشت می گفت:

یکی برود قرآن دوره را تصحیح بکند! من فقط می روم حرف می زنم؛ مگر من بی کار هستم که قرآن مردم را درست کنم! مگر من وقتم این قدر مهمل است که بیایم بنشینم و قرآن مردم را تصحیح کنم؟! بنشینند قرآنشان را خودشان بخوانند؛ من فقط می آیم صحبت می کنم، ما باید عقاید را درست کنیم و امثال ذلک!

بله، ایشان این طوری می گفت! اسم نمی برم، از دنیا رفته است؛ حالا آن دنیا دارد جواب پس می دهد! این برای دور افتادن از قضیه است؛ دور افتاده ایم و نمی فهمیم، ما نور در قرآن را نمی فهمیم، ما حقیقتی را که در قرآن است نمی فهمیم، ما نمی بینیم که قرآن دارد با خود ما صحبت می کند! ما نمی دانیم این قرآن که نازل شده است، عالم وجود را گرفته است و از سر و سویدای هر کسی دارد سخن می گوید، از خصوصیات اخلاقی

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

^۲ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۲۱:

«کسی که این طور بوده باشد که امید دیدار و لقاء خداوند را داشته باشد، پس به طور حتم و یقین زمان سرآمد دیدار خداوند خواهد آمد.»

^۳ یعنی: «آنهايي که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد خطاب مستقیم آیات بوده اند.» (محقق)

و صفات هر کس دارد مطلب می‌گوید، از راه و روش هر کس دارد حرف می‌زند، از زندگی و مبدأ و معاد هر کس دارد صحبت می‌کند؛ ما این را نمی‌فهمیم! چرا مرحوم قاضی و آخوند ملاحسینقلی می‌گفتند که «باید روزی حداقل یک حزب خوانده بشود و هر چه بیشتر بهتر!» البته با تأمل، نه همین طوری! آخر مگر اینها همین درس‌ها را نخوانده بودند؟! چرا باید این طور بشود که وقتی که منزل فلان آقا می‌روند، وقتی که یکی می‌خواهد قرآن بیاورد، آن شخص باید یک ساعت در کتاب‌هایش بگردد تا قرآن را پیدا کند و بردارد بیاورد؟! قضیه چیست؟! وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم ماشاءالله این قدر این کتاب‌ها ورق خورده است که از شدت دست‌خوردگی سیاه شده است، اما قرآن همین طوری صاف و پاک و دست‌نخورده است که اصلاً باز نشده است!

من منزل یک نفر رفتم، قرآنش را آورد، دیدم ورق‌هایش دوتایی به هم چسبیده بود! یک قرآن داشت و می‌دانم دوتا نداشت، و آن هم ورق‌هایش به هم چسبیده بود! من قدری تأمل کردم، او فهمید منظور چیست ولی اصلاً به روی خودش نیاورد! مرد شصت ساله و از مجتهدین و ظاهرالصلاح‌ها! یعنی این واقعاً جای گریه دارد! آن کتابی که در روایات از او به «**ثَقْلُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ**» تعبیر شده است! این تعبیر از ائمه است که قرآن را «**ثَقْلٍ أَكْبَرٍ**» یا «**ثَقْلٍ أَكْبَرٍ**» به حساب آوردند؛^۱ آن وقت ما داریم به عامه طعنه می‌زنیم! ما باید با این بینش و با این درایت به این قرآن برسیم!؟

تبیین معانی اجمالی قرآن به واسطهٔ نفس امام علیه السلام به لسان مبسوط ادعیه

ادعیهٔ ائمه علیهم السلام هم همین است و فرقی نمی‌کند؛ ادعیه عبارت است از آن معانی‌ای که در نفس امام می‌آید، یعنی همان معانی قرآن است که در نفس امام می‌آید - هر دو نازل است، و صاعد نیست - و وقتی که در نفس امام آمد، به‌طور مبسوط کثرتی - نه اجمال وحدتی که در خود قرآن است - از زبان امام پخش می‌شود؛ لذا وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید که مضمون ادعیه درست منطبق با قرآن است و این همان است، ولی به‌طور مبسوط. همین دعای حضرت سجّاد از اوّل تا آخر دعای ابو حمزه را نگاه بکنید، خط به خط این دعا را شما در قرآن پیدا می‌کنید؛ متها این مبسوط است و آن مجمل. امام نمی‌خواهد اینها را در مقام کثرت و صرف نظر از آن وحدت و توحید بگوید؛ این دیگر ارزش ندارد.

لزوم انطباق مضامین ادعیه با قرآن

به این علّت دعای حضرت سجّاد در صحیفهٔ سجّادیّه، از سایر کلمات افراد دیگر تمایز دارد. شما یک دعای من درآوری و یک زیارت من درآوری را بیاورید و با ادعیهٔ یکی از ائمه مقایسه کنید، فرض کنید با

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳.

دعای افتتاح یا با دعای ابو حمزه یا با دعای کمیل مقایسه کنید، آن وقت دیگر تفاوت روشن می شود! مثلاً این دعاها روزهای ماه رمضان که می خوانید، دعای روز اول رمضان و...، این دعاها یک مهملاستی است! طرف انگار تمام تلاشش را به کار برده است تا سجع و قافیه را برای این دعا حفظ کند! اصلاً نه صدر دعا به انتهای آن می خواند و نه انتهای آن به صدرش می خورد! یعنی حسابی تلاش کرده است که فقط آخر همه را مثلاً به نون و... ختم کند! **اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الصَّائِمِينَ وَ قِيَامِي فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمِينَ!** اصلاً آدم خنده اش می گیرد! سند هم ندارد! و بزرگان هم می گفتند که من درآوری است، حرفی هم در آن نیست و اصلاً لا شک؛ نه اینکه حالا مسئله جای تأمل و این حرفها باشد! دعای روزها همه من درآوری است و سند ندارد، نه اینکه سند ندارد، اصلاً خود دعا نشان می دهد که طرف داشته این را درست می کرده است و مدام برای این قافیه می گذاشته است! خب شما نگاه کنید و این را مقایسه کنید با دعاهایی که از ائمه وارد شده است.

تلمیذ: ظاهراً سنی بوده است، چون در روز بیست و هفتم راجع به شب قدر صحبت می کند، چون سنی ها شب بیست و هفتم را شب قدر می دانند.

استاد: البته یک روایت هم داریم که شب بیست و هفتم شب قدر است؛^۱ اما مسلماً شب قدر، شب بیست و سوم است و شکی در آن نیست!^۲

نزول قرآن و ادعیه از عالم وحدت به کثرت

همه به خاطر این است که ما می خواهیم با دعا از کثرت به وحدت برویم، اما امام علیه السلام از وحدت دارد در کثرت می آید؛ مثل قرآن که از وحدت به کثرت آمده است، از وحدت پیش ما آمده است و از وحدت دارد با ما صحبت می کند، از آن مقام ذات تنازل پیدا کرده است و دارد برای ما راه و روش و... را بیان می کند.

(وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ).^۳

بهره مندی همه افراد از قرآن به میزان مراتب ایمانی خود

و امثال ذلك. این فقط مربوط به ما نیست، مربوط به هر کسی است در هر مرتبه ای که دارد حرکت می کند! اگر من بخواهم در این زمینه مسائلی را که خودم مشاهده کرده ام و خودم از بسیاری از افرادی دیده ام

^۱ تحف العقول، ص ۲۳۳.

^۲ الکافی، ج ۴، ص ۱۵۶، باب فی لیلة القدر.

^۳ سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۳.

(و قبل از آنکه آفتاب طلوع کند و قبل از آنکه غروب نماید، با حمد و ستایش پروردگارت او را تسبیح کن! و مقداری از ساعات شب تار و مقداری در کنار و اطراف روز روشن، خدایت را تسبیح گوی! (امید است که به مقام رضا و شفاعت کبری نائل آبی.))

که اینها اهل راه نیستند ولی تا حدودی نسبت به امور قرآن در این عالم اطلاع پیدا کرده‌اند، برایتان بگویم، واقعاً عجیب است و زیاد!

یک وقت من در یکی از این شهرستان‌ها رفته بودم و با شخصی برخورد کرده بودم، یک شخص دیگری هم در آنجا بود و با ما هم نسبتی داشت، و این از او یک استخاره خواست و آن شخص با قرآن استخاره گرفت. مسئله‌ای بین من و بین این شخص که از منتسبین ما هم هست، بود و خوب ما که توجّهی نداشتیم، ولیکن او یک سوء برداشتی نسبت به ما داشت و شاید یک سال هم از این قضیه می‌گذشت و من نتوانستم از ذهن او در بیاورم و دیدم اگر بخواهم بیشتر ادامه بدهم، نمی‌شود؛ آخر اصلاً دأب خود من این است که اگر یک وقت مسئله‌ای با یک نفر ایجاد می‌شود، یک یا دو مرتبه سعی می‌کنم، وقتی دیدم زیادتر از این خوب نیست، رها می‌کنیم و به مرور زمان می‌سپاریم و می‌گوییم حالا إن شاء الله مرور زمان قضیه را حل می‌کند و درست می‌نماید؛ نسبت به او هم نتوانستم بفهمانم که آقا شما دارید اشتباه می‌کنید، این طور نیست، من بیشتر در جریان هستم و اطلاع بیشتر است. این شخص راجع به همان چیزی که می‌خواهد انجام بدهد، به او می‌گوید: «شما یک استخاره بگیرید و این استخاره را با قرآن انجام بدهید!» وقتی استخاره می‌گیرد، می‌گوید: بین شما و بین ایشان مسئله‌ای است و یک سال هم از آن می‌گذرد، و حق با ایشان است و شما بپذیر و از ایشان عذرخواهی کن!

آخر این کجای قرآن است؟! می‌دانم مسلماً این شخص اطلاع به غیب ندارد، این را من یقین دارم؛ و اگر فهمیده است، از همین ظاهر و کارهایی که می‌کند - که بیشتر از این خصوصیاتش را نمی‌گوییم - فهمیده است. او راجع به اینکه آیا به فلان دکتر مراجعه بکند یا نه، استخاره کرده است؛ آخر اینکه: «بین تو و این شخص یک مطلبی است» درحالی که دقیقاً یک سال از این قضیه گذشته است، و اینکه: «حق با او است، برو عذرخواهی کن و ذهنت را هم تصحیح بکن!» این قضیه را از کجا فهمیده است؟! تازه این برای ظاهر قضیه است و همه اینها برای عالم صورت است و ما در همین مرتبه هستیم! یعنی چه که بعضی می‌گویند قرآن برای **مَنْ خُوطِبَ بِهِ حَجَّتْ** دارد؟! این حرف‌ها چیست؟! پس این رموز از کجا دارد می‌آید؟! آقا، می‌گویم من مشاهده کرده‌ام!

من شخصی را دیده بودم - از دنیا رفته است، خدا رحمتش کند - که وقتی استخاره می‌کرد، برای استخاره‌اش از جَفر استفاده می‌کرد، اوّل اعدادی را مرتّب می‌کرد و بعد استخاره می‌کرد؛ البته جَفر علمی است که باید مقداری با تهذیب و... توأم باشد، ولیکن غالب اینها جَفر ناقص است و جَفر تام نیست. من خودم آن شخص را دیده بودم و او هم خیلی به من محبّت داشت، یک وقت شخصی از او نقل می‌کرد و می‌گفت:

من وقتی که داشتم نزد او می‌آمدم، دیدم جوانی از اطاق بیرون آمد و در را باز کرد و رفت، من داخل شدم و دیدم این پیرمرد دارد می‌خندد. گفتم: چه شده است؟ نگفت؛ اصرار کردم، بالآخره گفت: «این جوان پیش من آمده بود و برای ازدواجش یک استخاره می‌خواست، من استخاره کردم و گفتم که این موردی که تو در صدد آن هستی یک دختر بسیار وجیهی است و اخلاق خیلی

خوبی دارد، ولی یک عیب دارد و عیب او این است که یک اشکالی در بدن او هست؛ اگر می‌خواهی با این کیفیت ازدواج کن! او گفت: بله، این اشکال در بدنش هست و من در عین حال آمدم! گفتم: اگر تو روی این مسئله اغماض می‌کنی، این برای تو خوب است!»

این همان چیزی است که می‌گوییم این قرآن کتاب تشریح است و منطبق با تکوین است؛ تازه

همان‌طوری که عرض کردم، ایشان فقط در عالم صورت این معانی را به‌دست آورده بود.

شخصی می‌گفت:

یک نامه خیلی مهمی نزد من بود که نسخه خطی از یکی از بزرگان بود و یک مسئله علمی به خط او در آن نوشته شده بود. این نامه را آن شخص داده بود که من در فلان کتابی که می‌خواهم چاپ بشود، بعینه در پاورقی بیاورم. یک‌دفعه دیدم این نامه گم شد و هرچه بالا و پایین را گشتم نیافتم! می‌دانستم که اگر به آن شخص بگویم، دیگر اصلاً هیچ! چون خیلی تأکیدات غلاظ و شداد از ما گرفته بود که آن گم نشود و اول برو عکس بردار! و من گفتم: نه آقا، نمی‌شود! دیگر مضطر شدم رفته پیش یکی و گفتم که آقا، یک‌چنین نامه‌ای بوده و گم شده است! این با همین قرآن استخاره گرفت و جواب آمد و به عربی گفتم:

«فی صیدلیّة کذا، خَلَفَ غُرْفَةَ کذا؛ نامه شما در فلان داروخانه، پشت فلان قفسه است!»

رفتم دیدم عجب، من آن شب که داروخانه رفتم تا دارو بگیرم، آن نامه را هم حتماً با آن کیفم برداشتم و بعد فراموش کردم که آن را بردارم و بیاورم، و بردم آنجا گذاشتم. رفتم آنجا و گفتم: آقا، یک کاغذ دو یا سه شب پیش اینجا ندیدید؟ گفتم: «بله آقا، من رفتم گذاشتم پشت آن قفسه، الآن خدمتان می‌آورم!» بعد رفت و نامه را آورد.

خب ما این را نمی‌فهمیم! اما خیلی عجیب است، اینهایی که این چیزها را متوجه می‌شوند، به فهم

خودشان، بیشتر به ارزش قرآن پی می‌برند!

من یادم است که مرحوم آقای حدّاد تأکید می‌کردند که بچه‌هایتان را در بین الطلوعین مخصوصاً بیدار

کنید و آنها را اضافه بر بیداری در بین الطلوعین،^۱ به قرائت قرآن در بین الطلوعین مجبور کنید! آقای حدّادی که برای ما یک درس است! خلاصه باید عمل کنیم، و حدّاقل به عنوان اینکه اینها در کلمات و مطالبشان صادق هستند، از اینها اطاعت کنیم.

ادعیه و روایات هم همین‌طور است، ادعیه‌ای که از لسان معصوم آمده است مثل قرآن می‌ماند و فرقی

نمی‌کند.

اهمیت و احترام بیشتر قرآن نسبت به ادعیه به جهت قوی‌تر بودن جنبه وحدت در

آن

بله، از نقطه نظر احترام و از نقطه نظر اهمیت فرق دارد؛ چون این قرآن به صورت کلی آمده است و

جنبه وحدت در آن تقویت شده و قوی‌تر است، و از این نقطه نظر که به قلب رسول اکرم آمده است، دارای شدت و دارای یک تأثیر اضافی است بر ادعیه؛ لذا می‌توانیم بگوییم که مرتبه قرآن از ادعیه قوی‌تر است و

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۳۹.

ارزش آن از ادعیه بیشتر است و به اصطلاح، آن جنبه وحدتی که در آن هست، بیشتر است. یعنی قرآن کلام الهی است که به نفس پیغمبر آمده است و بدون لحاظ کثرت، از دریچه نفس پیغمبر بروز و طلوع پیدا کرده است؛ اما امام علیه السلام همان جنبه وحدتی را که نزول این مراتب معنا است، در نفس خودش پیاده کرده است و نفس خودش را به جای همه می‌گذارد و همه را در درون نفس خودش جا می‌دهد و از زبان همه دارد مطلب را بیان می‌کند.

بنابراین همان طوری که می‌فرمودند، آنچه که اهمیت دارد و مهم است و در این مجالس باید بنا بر آن گذاشته بشود، همین قرآن و دعا است، همین دعای ابوحمزه یا دعای افتتاح، این مهم است، یعنی التزام به این قضیه مهم است! یک وقت صحبتی هست که هست، نیست که نیست، یا یکی از رفقا بیایند صحبت کنند، اینها همه خوب است و ما نمی‌خواهیم نفی بکنیم؛ اما اینکه - خدای ناکرده - بنا را بر این بگذاریم که اصل صحبت باشد، این خیلی اشتباه و خیلی خطا است و این از آن چیزهایی است که **لا يُغْفَرُ** است. عمده مسئله همین قرآنی است که تلاوت می‌شود و همین دعای ابوحمزه یا دعای افتتاح است و فرقی نمی‌کند، اینها همه یکی هستند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي وَ إِن كُنْتُ بَطِينًا حِينَ يَدْعُونِي؛ «حمد مخصوص خدایی است که من او را می‌خوانم، پس او مرا اجابت می‌کند اگر چه وقتی که او مرا می‌خواند، من سستی می‌کنم و بطیء هستم و سریع‌الاجابه نیستم، و اجابت از طرف او است.»
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَ إِن كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي؛^۱ «حمد مخصوص خدایی است که وقتی از او چیزی را بخوام زود می‌دهد، و وقتی که او از من بخواهد من بخل می‌کنم و نمی‌دهم.»

إن شاء الله تتمه مطالب اگر خدا بخواهد، برای بعد باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۵۷، فقرة ای از دعای ابوحمزه شمالی.